یادداشت

میانجیگری میان «راحتی» و «رشد»

رازهای فرزندپروری و تمثیل «شیرزن»

رضاعسکری‌مقدم*

هر پدر و مادری در مسیر پرپیچ‌وخم تربیت فرزند، دیر یا زود بر سر یک دوراهی بنیادین قرار می‌گیرد: آیا رسالت من فراهم‌کردن بیشترین «راحتی» برای فرزندم است یا فراهم‌کردن بستر «رشد» او؟ این پرسش ساده، نقطه آغاز شکل‌گیری دو سبک کاملا متفاوت در فرزندپروری است؛ سبک‌هایی که انتخاب هریک، آینده متفاوتی را برای کودک و خانواده رقم می‌زند.

پارادوکس راحتی و رشد

در مواجهه با این انتخاب سرنوشت‌ساز، غریزه در نگاه نخست به ما می‌گوید باید فرزندمان را از هرگونه رنج، سختی و چالش دور نگه داریم. تمایل به رفاه و راحتی فرزند، میلی طبیعی است، اما واقعیت انکارناپذیر این است که «رشد» در بستر راحتی مطلق اتفاق نمی‌افتد. رشددادن یک انسان ذاتا نیازمند آن است که بخشی از راحتی‌ها و حاشیه‌های امن از او گرفته شود. فرزندی که هرگز با مانعی روبه‌رو نشود، نیازی به پریدن پیدا نمی‌کند. یادگیری مهارت‌های زندگی، تاب‌آوری و استقلال فقط زمانی در کودک نهادینه می‌شود که او ناچار به آزمون و خطا باشد، شکست بخورد، پیامد اشتباهاتش را بپذیرد و برای رسیدن به خواسته‌هایش تن به فعالیت و تلاش بدهد. فرزندی که در گلخانه‌ای از راحتی پرورش یافته، با اولین سرمای استخوان‌سوزِ دنیای واقعی، پژمرده خواهد شد.

عبور از کلیشه‌های جنسیتی در تربیت

اما وقتی از این دوگانه «راحتی» و «رشد» سخن به میان می‌آید، یک تصور غالب و سنتی در جامعه ما و بسیاری از جوامع دیگر وجود دارد که آن را مستقیما به جنسیت والدین گره می‌زند. بر اساس این کلیشه، مادران به واسطه ویژگی‌های زنانه، غریزه مادری و نقش حمایتگری، عموما به دنبال فراهم‌کردن راحتی و پناهگاه برای فرزند هستند؛ در حالی که پدران، نماد قانون، سخت‌گیری و سوق‌دادن فرزند به سوی رشد و رویارویی با جامعه پنداشته می‌شوند. اما علم روان‌شناسی و تجربیات زیسته امروز به ما نشان می‌دهد این مرزبندی جنسیتی، مبنای علمی و قطعی ندارد. هریک از والدین، فارغ از جنسیت، می‌توانند به صورت آگاهانه یا حتی ناخودآگاه، غلبه یکی از این دو رویکرد (راحتی‌محور یا رشدمحور) را در رفتار خود نشان دهند. بسیارند مادرانی که با اقتدار، فرزندانشان را به دل چالش‌ها می‌فرستند و پدرانی که با حمایت‌های افراطی، مانع از استقلال کودک می‌شوند. تربیت نه یک ویژگی بیولوژیک، که یک انتخاب رفتاری است.

انسجام یا اصطکاک؛ بهای دوگانگی در خانواده

با پذیرش این اصل که ما با یک انتخاب رفتاری روبه‌رو هستیم، آنچه بیش از پیش اهمیت حیاتی می‌یابد، نوع تعامل والدین با یکدیگر در مسیر این انتخاب است. اگر والدین در رویکرد تربیتی خود همسو باشند و ترجیحا «نقش رشددهندگی» را با همراهی یکدیگر انتخاب کنند، خانواده به بالاترین سطح از انسجام دست می‌یابد. در چنین ساختاری، سبک فرزندپروری برای کودک کاملا روشن، قابل پیش‌بینی و امن است. او می‌داند قوانین خانه چیست و پذیرش این ساختار برایش آسان‌تر می‌شود، در نتیجه خانواده اصطکاک کمتری را تجربه می‌کند. اما بحران زمانی آغاز می‌شود که زیر یک سقف، دوگانگی سبک حاکم باشد. مادری که مدام راحتی می‌بخشد و پدری که مدام برای رشد فشار می‌آورد (یا برعکس)، فرزند را در یک میدان مین‌گذاری‌شده از پیام‌های متناقض رها می‌کنند. این تضاد نه‌تنها باعث سردرگمی و اضطراب کودک می‌شود، بلکه او را به سمت پنهان‌کاری و سوءاستفاده از شکاف میان والدین سوق می‌دهد و در نهایت، اصطکاک و تنش‌های فرسایشی، تمام ارکان خانواده را در بر می‌گیرد.

درس‌هایی از یک تمثیل: راز «شیرزن» و سلطان جنگل

برای رهایی از چنین اصطکاک‌هایی و درک بهتر تعادل ایدئال میان حمایتگری و رشددهندگی، تمثیلی الهام‌بخش در طبیعت وجود دارد که در فرهنگ زبانی ما نیز به شکل اصطلاح پرمعنای «شیرزن» نمود یافته است. تا به حال از خود پرسیده‌اید چرا به شیر می‌گویند سلطان جنگل؟ آیا این عنوان صرفا به خاطر یال و کوپال و قدرت فیزیکی شیر نر است؟ با نگاهی دقیق‌تر به ساختار زندگی این حیوانات، درمی‌یابیم نقش «شیر ماده» در این میان، نقشی اساسی و شگفت‌انگیز است. شیر ماده، نماد بی‌نظیری از ترکیب دوگانه تربیت است. او هم‌زمان که بالاترین سطح از حمایتگری و مراقبت را از توله‌هایش می‌کند، نقش «رشددهندگی» را نیز در حد اعلا ایفا می‌کند. او توله‌ها را وادار به حرکت، آموزش شکار و رویارویی با خشن‌ترین واقعیت‌های طبیعت می‌کند و راحتی را از آنها می‌گیرد تا زنده‌ماندن را بیاموزند. این ایفای نقش بی‌نقص از سوی شیر ماده، به شیر نر فرصت می‌دهد از درگیری‌های خرد رها شده و به معنای واقعی کلمه، نقش استراتژیک خود یعنی نگاهبانی از قلمرو و گله را ایفا کند. از این منظر، گله شیر همانند یک «خانواده منسجم» است؛ سیستمی یکپارچه که در آن حمایت و سخت‌گیری در هم تنیده‌اند و هر عضوی دقیقا سر جای خودش قرار دارد. به همین دلیل است که هیچ بیگانه‌ای جرئت نزدیک‌شدن به این ساختار مستحکم را ندارد.

سخن پایانی

با الگوبرداری از همین ساختار مستحکم و منسجم است که باید بپذیریم خانواده‌های ما امروز بیش از هر زمان دیگری به احیای مفهوم «شیرزن» و البته «شیرمرد» نیاز دارند؛ والدینی که بدانند عشق‌ورزیدن به فرزند، به معنای هموارکردن تمام دست‌اندازهای جاده نیست. عشق واقعی، مجهزکردن فرزند به کفش‌هایی است که بتواند با آنها از سخت‌ترین و ناهموارترین مسیرها عبور کند. بیاییم با عبور از کلیشه‌ها و همسویی با یکدیگر، به‌جای ساختن قفسی از راحتی، آسمانی برای پرواز و رشد فرزندانمان فراهم کنیم.

* عضو هیئت‌علمی پژوهشکده فرهنگ، هنر و معماری جهاد دانشگاهی

آستانه بحران منطقه‌ای

۳. عربستان سعودی؛ «آستانه تشدید»

ادامه از صفحه اول

معنای موفقیت حوثی‌ها برای عربستان این است که مسیرهای انرژی و تجارت عربستان می‌توانند در یک جنگ منطقه‌ای به‌طور مستمر در معرض تهدید باشند. انرژی حساس‌ترین محور برای عربستان است. در تحلیل اولیه، افزایش قیمت نفت الزاما درد عربستان نیست؛ اگر و فقط اگر بتواند صادرات خود را ادامه دهد؛ چون درآمد نفتی بالاتر می‌تواند بخشی از فشار را جبران کند. اما درد واقعی زمانی ایجاد می‌شود که بحران به کاهش توان صادرات/واردات و اختلال داخلی بینجامد. عربستان البته مسیرهایی جایگزین برای صادرات دارد و همین موضوع تاب‌آوری آن را افزایش می‌دهد. بنابراین «تهدید انرژی» به‌تنهایی احتمالا کافی نیست. از حیث امنیت غذایی هم عربستان آسیب‌پذیری کمتری دارد؛ زیرا دولت قدرت مالی بالاتری برای جذب شوک دارد. هرچند غذا می‌تواند از مسیر دیگری مهم شود: اختلال دریایی، افزایش هزینه واردات، تورم مواد غذایی و در نهایت فشار بر خانوار. بنابراین عربستان نیز همچنان در معرض تهدید از حیث انتقال سریع شوک جهانی به هزینه زندگی قرار دارد. اما تهدید مهم‌تر برای عربستان زیرساختی است که دستش را زیر ساطور قرار می‌دهد و از همین رو در پی «تسهیم شوک» با ترکیه و پاکستان است. تهدید زیرساخت‌های انرژی، آب و تأسیسات شهری، مسئله زیرساخت را به مشروعیت امنیتی دولت انتقال می‌دهد و این دقیقا همان چیزی است که حملات اخیر حوثی‌ها می‌تواند ایجاد کند.

آنچه گذشت نشان می‌دهد که پیمان مکه در یک «چندضلعی باز»، نامتوازن و نامتقارن گرفتار است. در این میان، یک پرسش اساسی برای سیاست امنیت ملی ایران این است که چگونه بازی برنده خود را در این چندضلعی هدایت کند، اما در عین حال توجیه یک «جنگ حیاتی» برای افکار عمومی منطقه فراهم نشود.

گزارش میدانی «شرق» از افزایش قیمت لوازم‌التحریر و شهریه‌ها، شدت فشار بر خانواده‌ها و نگرانی از ترک مدرسه

مهر فقیر؛ از گرانی تا ترک تحصیل

عکس: مجتبی محمدی، ایرنا

محمدحسین موسوی: در آستانه شروع سال تحصیلی جدید، قیمت لوازم‌التحریر، روپوش مدرسه و شهریه مدارس که با نام «کمک به مدرسه» گرفته می‌شود، افزایش قابل توجهی داشته است؛ افزایشی چندبرابری که رسیدن مهر و هم‌زمان شدت‌گرفتن فشار اقتصادی، شرایط سختی برای خانواده‌ها ایجاد کرده است. «حامد» پدر دو کودک دبستانی می‌گوید برای خرید لوازم‌التحریر و روپوش فرزندانش نزدیک به ۱۲ میلیون تومان پرداخت کرده و این عدد فارغ از شهریه‌ای است که می‌پردازد. هزینه این افزایش قیمت را بیشتر در این بین اما خانواده‌های کم‌برخوردار و در معرض آسیب می‌پردازند؛ خانواده‌هایی که به‌سختی معیشت خود را تأمین می‌کنند و حالا با مدرسه‌رفتن فرزندشان نیز بار سنگینی بر دوش‌شان می‌گذارد. «افخم صباغ»، مدیرعامل خیریه مهروماه که در زمینه تحصیل کودکان کم‌برخوردار و آسیب‌دیده فعالیت می‌کند، به «شرق» می‌گوید: «ترک تحصیل در میان اقشار آسیب‌پذیر دهک‌های پایین بیشترین گستردگی را دارد و این بچه‌ها ناگزیر وارد بازار کار می‌شوند». آمارها هم نشان می‌دهد با افزایش تورم از ۹ درصد در سال ۱۳۹۵ به ۶۹.۹ درصد در مرداد ۱۴۰۵، تعداد جاماندگان از تحصیل نیز افزایش یافته است. در سال تحصیلی ۱۳۹۵-۱۳۹۶ طبق آمارهای موجود ۷۷۷،۸۶۲ دانش‌آموز بازمانده از تحصیل در کشور وجود داشت، در سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۴ طبق آمار غیررسمی این عدد به نزدیکی یک میلیون نفر رسیده است و در سال تحصیلی پیش‌رو نیز پیش‌بینی می‌شود دست‌کم ۹۵۰ هزار کودک از تحصیل جا مانده باشند. فروشندگان لوازم‌التحریر هم خبر از کاهش خرید مردم و افزایش اقبال به اجناس بی‌کیفیت اما ارزان می‌دهند. مهر ۱۴۰۵، بوی تلخ تورم و فقر می‌دهد.

حداقل چهار میلیون تومان!

در سایت «ترب» انواع و اقسام اقلام را می‌توان یافت. طبق اطلاعات این سایت، معمولی‌ترین مداد مشکی را می‌توان با ۱۴ هزار تومان تهیه کرد، همین‌طور تراش کوچکی از برندی ناشناس نیز با ۱۵ هزار تومان در دسترس است و می‌توان با ۲۵ هزار تومان نیز تراش مخزن‌دار و بی‌کیفیت خرید. قیمت «پاک‌کن» از ۱۰ هزار تومان شروع می‌شود و از ۸۰ هزار تومان تا هفت میلیون‌و ۵۰۰ هزارتومان نیز قیمت هر جامدادی است. محبوب‌ترین دفتر در این سایت، دفتر فنری ۵۰ برگ است که ۱۴۴ هزار تومان قیمت دارد و برای خرید جعبه ۱۲عددی مدادرنگی از یک برند معمولی حداقل باید ۱۸۰ هزار تومان خرج کنید، هرچند برای خرید مدادرنگی ۱۲عددی شرکت «آریا» که از محصولات محبوب و نسبتا باکیفیت تولید داخل است باید حداقل ۲۴۵ هزار تومان هزینه کرد. کیف مدرسه، با اندازه و کارایی معقول و دارای طرحی ساده، حداقل ۹۰۰ هزار تومان قیمت دارد. یک قیچی ساده کوچک که در سایت با نام «قیچی مدرسه» نام‌گذاری شده، ۸۰ هزار تومان قیمت خورده و از ۲۰ هزار تومان تا سه میلیون تومان قیمت خط‌کش مناسب دانش‌آموزی دبستانی است. چسب نواری نیز ۱۵۰ تا ۱۹۰ هزار تومان قیمت دارد و خرید یک ظرف غذای ساده نیز حداقل ۵۰۰ هزار تومان بودجه نیاز دارد. برای خرید کتاب درسی پایه دوم دبستان نیز با قیمت دولتی و از طریق سایت معرفی‌شده توسط آموزش و پرورش، ۲۲۰ هزار تومان باید بپردازید، قیمت کتاب در بازار آزاد اما حداقل ۸۵۵ تومان است. برای خرید لباس فرم، قیمت‌های مختلفی وجود دارد که یک میلیون‌و ۵۰۰ هزار تومان ارزان‌ترین آن است. با یک جمع و تفریق ساده، برای خرید حداقل اقلام موردنیاز یک دانش‌آموز اول دبستانی، شامل پنج عدد مداد مشکی، یک تراش مخزن‌دار، دو عدد پاک‌کن، چهار عدد دفتر مشق ۵۰ برگ، یک بسته مدادرنگی ۱۲عددی آریا، یک کیف مدرسه معمولی، یک قیچی کاغذبری، یک خط‌کش ارزان ۲۰سانتی‌متری، یک عدد چسب‌نواری، یک ظرف غذای ساده و بی‌طرح، یک دست مانتو و شلوار مدرسه و کتب درسی با نرخ دولتی، حداقل هر خانواده برای به مدرسه فرستادن فرزند خود باید نزدیک به چهار میلیون‌و ۵۰۰ هزار تومان هزینه کند.

کیفیت مهم نیست، فقط ارزان باشد

«خیابان انقلاب» جز کتاب و جزوه، بورس لوازم‌التحریر نیز هست. از سمت میدان تا خیابان فخررازی، به وفور مغازه‌هایی پیدا می‌شوند که با محصولات رنگی و فانتزی خود، به راسته کتاب‌فروشان انقلاب رنگ و نور می‌بخشند. یکی از این مغازه‌ها متعلق به مرد جوانی است. او پشت تلفن در حال بحث با همکار دیگر خود درباره شیفت‌های کاری است و تلفنش که تمام می‌شود، چهار تا پنج مشتری در مغازه‌اش جمع شده‌اند و هرکدام قیمت یک کالا را می‌خواهند. مغازه کوچک است و در ندارد. بالای مغازه تابلوی کهنه و ازمدافتاده یک کتاب‌فروشی قدیمی دیده می‌شود که تضاد آشکاری با نورانی و رنگی‌بودن مغازه لوازم‌التحریری او دارد: «آن دفتر ۴۵۰ هزار تومان، آن بسته پنج‌تایی خودکار دست شما ۲۶۰ تومان است، خانم مدادی که دست شماست،۶۰ هزار تومان است». قیمت‌ها را می‌گوید، تمام مشتری‌ها اجناس را سر جایشان می‌گذارند و می‌روند. دختربچه مدادی با طرح سگ‌های نگهبان در دست دارد و او نیز با تشویق مادرش که می‌گوید: «جای دیگر بهترش را پیدا می‌کنیم»، مداد را سر جایش می‌گذارد. مرد جوان، کلافه از بحث تلفنی با همکار دیگرش و خسته از گرما، از شرایط بد کاسبی‌اش می‌گوید: «مردم می‌آیند، قیمت می‌کنند و می‌روند. از صبح کلا دو مشتری خرید کرده‌اند». از قیمت‌ها می‌گوید؛ عاملی که مهم‌ترین علت خریدنکردن مشتری‌هاست: «مردم می‌آیند و مثلا روی آن دفتر آبی دست می‌گذارند که ۴۰۰ هزار تومان است، قیمت را که می‌فهمند، فرار می‌کنند، البته حق هم دارند ولی می‌توانند از من بخواهند اجناس دیگری به آنها نشان بدهم». اجناس دیگر، ارزان‌ترند که مغازه‌دار می‌گوید شاید تا هفته آینده همین‌ها هم جایگزین کالاهای گران‌تر شوند: «برخی اجناس مثل دفترهای پاپکو را به شکل امانتی آورده‌ایم، ولی فکر کنم همه را برگردانم تا به‌جای آن سراغ اجناسی برویم که ارزان‌تر است. مردم امسال زیاد به کیفیت اهمیتی نمی‌دهند».

بازار کساد لوازم‌التحریر

چند مغازه جلوتر، در نزدیکی خیابان «۱۲ فروردین» یک مغازه فروش لوازم‌التحریر دیگری قرار دارد. پشت صندوق مردی میانسال در کنار دو کودک نشسته است. کودک دیگری نیز پشت میز دفترها، روی صندلی است و هرکسی وارد می‌شود به او خوشامد می‌گوید. مغازه به شکل خانوادگی اداره می‌شود و مرد میانسال که درگیر تعمیر پرینتر مغازه است از وضعیت قیمت‌ها می‌گوید: «حداقل قیمت یک عدد مداد مشکی ۲۰ هزار تومان است، دفتر ۸۰ برگ با جلد ساده نیز حداقل ۱۰ هزار تومان قیمت دارد. ارزان‌ترین جامدادی که آن جامداد آبی‌هاست ۱۵۰ هزار تومان است و برای خرید پاک‌کن و تراش ۳۰ هزار و ۱۰۰ هزار تومان باید هزینه کرد». از وضعیت فروش که می‌پرسم با خنده‌ای تلخ می‌گوید از تعزیرات بپرسید؛ او دل پری از بازرسان دارد اما از آن بیشتر، دل پری از وضعیت فعلی بازار دارد: «جنگ و تحریم و آلودگی هوا و هر اتفاقی در این کشور، روی دخل و خرج ما مؤثر است. الان قیمت لوازم‌التحریر از قبل از عید بسیار بالا رفته، هرماه نیز با شیبی تند در حال بالارفتن است؛ از سوی دیگر مردم هنوز مردد‌ند که آیا مهرماه مدارس باز می‌شود که برای فرزندان‌شان خرج کنند، یا باز مدرسه مجازی است و نیازی به خرید کیف و لوازم‌التحریر جدید نیست». به تعمیر پرینتر ادامه می‌دهد. در خیابان «فخررازی» نیز چند فروشگاه لوازم‌التحریر باز هستند. روی پنجره یکی از این مغازه‌ها بزرگ نوشته: «نوشت‌افزار». در مغازه سه فروشنده نشسته‌اند، هر سه مشغول تلفن همراهشان هستند. کسادی بازار حوصله همه را سر برده. یکی از این فروشنده‌ها که «رضا» نام دارد و از قرار صاحب مغازه نیز است، می‌گوید: «بیچاره کسانی که بچه مدرسه‌ای دارند. الان در این شرایط حداقل سه تا چهار میلیون باید خرج کنند». او می‌گوید این خرج‌ها، بازدهی لازم را نیز ندارد: «خب بازار پر شده از اجناس با رنگ و طرح کارتون‌ها و فیلم‌ها و این‌طور چیزها، بیشتر این کالاها هم فقط پول ظاهرشان را می‌گیرند، وگرنه کیفیت ندارند و در دست بچه سریع مداد یا پاک‌کن تمام یا خراب می‌شود». از قیمت‌ها می‌گوید و بازاری که همه‌چیز در آن رو به افول دارد: «مثلا پاک‌کن از ۵۰ هزار تومان شروع می‌شود تا ۵۰۰ هزار تومان. ولی کسی حتی به آن ۵۰۰ هزار تومانی نگاه نمی‌کند، در نتیجه بازار دائما به این سمت می‌رود که اجناس بی‌کیفیت را جایگزین اجناس باکیفیت کند تا مردم بخرند. تقصیر مردم نیست، کسی دوست ندارد برای بچه‌اش یک جامدادی بخرد که به ماه نرسیده زیپش درمی‌رود. اینها از سر ناچاری است». «رضا» به مغازه‌هایی اشاره می‌کند که در خیابان انقلاب، به‌شکل انحصاری برندهای معتبر و معروف را نمایندگی می‌کردند: «من ۱۰ سال است در خیابان انقلاب کار می‌کنم، خودم هم بچه محلم. در همین خیابان پاپکو، استدلر، یونی‌پن و کلی برند معتبر و باکیفیت نمایندگی یا مرکز فروش اختصاصی داشتند، الان اما چه کسی می‌تواند برای یک خودکار ۵۰۰ هزار تومان بدهد؟ یا مداد مشکی را دانه‌ای ۹۰ هزار تومان بخرد؟ اگر هم کسی باشد، همان یک یا چند نفرند، بیشتر مردم دیگر دنبال این اجناس نمی‌آیند، بلکه دنبال کالاهایی می‌آیند که ارزان باشد و هزینه زیادی روی دست‌شان نگذارد». در همین مدت چند نفر وارد مغازه می‌شوند، فقط یک نفر یک دفتر ۵۰ برگ ارزان می‌خرد و باقی فقط به قیمت‌کردن اجناس بسنده می‌کنند و می‌روند تا شاید دفتر، مداد و خودکار ارزان‌تری در جای دیگر پیدا کنند. در این بازار، کیفیت دیگر اولویت هیچ‌کس نیست.

۳۰ میلیون تومان، خرج ماهانه مدرسه

«حامد» پدر دو دختر است که یکی امسال به دوم دبستان می‌رود و دیگری پیش‌دبستانی را شروع می‌کند. او فرزندانش را در دبستانی غیردولتی ثبت‌نام کرده است: «قیمت اصلی شهریه برای هرکدام از بچه‌ها، ۱۷۰ میلیون تومان بود که مدرسه با ما بر سر مبلغ ۱۳۰ میلیون تومان توافق کرد. جز شهریه، چند روز پیش ما برای خرید کاغذ، مداد، پاک‌کن و این خرده‌ریزهایی که موردنیاز بچه است، نزدیک هشت میلیون تومان خرید کردیم و برای خرید روپوش مدرسه دخترم که به پیش‌دبستان می‌رود چهار میلیون دادیم. دختر بزرگ‌ترم را گفتند چون روپوش سال پیشش است، نیازی نیست روپوش جدیدی برایش خریداری شود». این هزینه فقط برای خرید اقلام اولیه مورد نیاز برای شروع سال تحصیلی است: «هر ماه پنج میلیون تومان نیز برای خرید خوراکی، وسایلی که مدرسه برای فعالیت‌ها تعیین می‌کند، اردوها، مداد و تراش جدید و چنین چیزهایی باید پرداخت کنیم. یعنی من در ماه‌هایی که بچه‌ها مدرسه می‌روند باید هشت چک ۲۵ میلیون تومانی برای شهریه و حداقل ماهانه پنج میلیون تومان برای هزینه‌های جاری پرداخت کنم که حدودا ۳۰ میلیون تومان از درآمد من را به خود اختصاص می‌دهد». به گفته او، هزینه‌ها نسبت به سال گذشته افزایش معناداری داشته است: «سال پیش شهریه مدرسه ۸۵ میلیون تومان بود و اقلام موردنیاز نیز بسیار قیمت پایین‌تری داشت. برای مثال یک بسته کاغذ سفید سال پیش ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان بود، اما امسال بالای یک میلیون تومان شده است». او مجبور است فرزندانش را به مدارس غیردولتی بفرستد، زیرا کیفیت و وضعیت مدارس دولتی را بغرنج می‌داند: «من از سرخوشی چنین شهریه‌ای نمی‌دهم، بلکه این پول را می‌دهم تا مطمئن باشم مدرسه پیگیر کار و درس بچه‌ام است، تعداد دانش‌آموزان در کلاس استاندارد است، مدرسه در موقع مجازی‌شدن فعال است. این حداقل‌ها در مدارس دولتی اصلا وجود ندارد و باعث شده من ترجیح دهم سختی بکشم اما فرزندم را به مدرسه دولتی نفرستم». او می‌گوید فقدان مدرسه‌ای که نه شهریه بالای مدارس غیردولتی را داشته باشد و نه بی‌کیفیتی مدارس دولتی را، بحران بزرگی‌است: «متأسفانه بین مدارس دولتی و مدارس غیردولتی نیز شکل دیگری از مدرسه مثل تیزهوشان یا نمونه‌دولتی در محله ما وجود ندارد که بتوان به سراغ آنها رفت و با شهریه‌ای کمتر از کیفیت مدرسه اطمینانی نسبی داشت؛ من می‌گویم کاش واقعا مدارسی غیرانتفاعی وجود داشت تا با شهریه‌ای معقول بتوان بچه‌ها را به جایی خوب برای تحصیل فرستاد».

بار سنگین گروه‌های آسیب‌پذیر

خانم «اکبری» ۱۵ سال است که مدیر یک مدرسه دولتی در منطقه ۱۵ تهران، محله «تیردوقلو» است؛ مدرسه‌ای که در میان محله‌ای پر از آسیب‌های اجتماعی قرار گرفته و دانش‌آموزان آن از فرزندان خانواده‌های کم‌برخوردار ایرانی تا کودکان کارگران افغانستانی را شامل می‌شود. «اکبری» وضعیت محله را این‌طور توصیف می‌کند: «منطقه پر از مشکلاتی است که در مناطق محروم و کارگری وجود دارد؛ متأسفانه والدین خیلی از دانش‌آموزان ما به دلیل قیمت پایین و دسترسی راحت به مواد مخدر، درگیر اعتیادند و مسئولیت حمایت و رشد فرزندان‌شان را از دوش خود برداشته‌اند. از سمت دیگر افراد زیادی هستند که مدارک رسمی ندارند و بچه‌شان به سن مدرسه رسیده است؛ الان در آمار رسمی آموزش و پرورش ما ۴۰۰ دانش‌آموز داریم، اما من به عنوان مدیر وقتی می‌بینم مادری بدون مدرک می‌آید و التماس می‌کند که نه کارنامه می‌خواهم و نه چیز دیگری، فقط بگذار بچه‌ام درس بخواند، آن را ثبت‌نام می‌کنم. در نتیجه ما در واقع سال گذشته ۸۰۰ دانش‌آموز داشتیم و امسال نیز معلوم نیست چه تعداد دانش‌آموز داشته باشیم». در این شرایط مدیر مدرسه بودن، معنا و کارکردی دیگر دارد: «خانواده‌ها بسیار وضعیت ضعیفی دارند، در این حد که وقتی ما برای آنها یک حامی پیدا می‌کنیم که فقط کتاب درسی را تهیه کند، یا کسی را پیدا می‌کنیم که درحد دو بسته سویا و ماکارونی به خانواده‌ها بدهد، آنها خیلی خوشحال می‌شوند. ما الان یک صندوق برای نان گذاشته‌ایم و بن خرید نان لواش از نانوایی محل به خانواده‌ها می‌دهیم تا بچه‌ها حداقل صبحانه چیزی بخورند. من به مدیران دیگر مدارس گفته‌ام هرکدام از بچه‌هایشان که مانتو و روپوش مدرسه‌اش را نخواست، آن را برای ما بفرستند که فارغ از رنگ و طرح، به بچه‌های خودمان بدهیم». به گفته «اکبری»، آنها ناچارند مدرسه را با حداقل هزینه بگردانند: «الان در شهرری برای یک سال تحصیلی یک دانش‌آموز اول تا سوم دبستانی، ۱۸ میلیون تومان بودجه صرف می‌شود. ما شهریه و پولی که برای هر دانش‌آموز می‌گیریم یا تأمین می‌کنیم، از این عدد بسیار کمتر است. خیلی‌ها می‌گویند چطور مدرسه را سرپا نگه داشتید و پاسخ ما فقط این است که مجبوریم». مدرسه خود بانی خرید لوازم‌التحریر و کتاب برای دانش‌آموزان نیز می‌شود، کاری که هرسال از سال پیش سخت‌تر می‌شود: «آموزش و پرورش به دانش‌آموزانی که رسما ثبت نشده‌اند، کتاب دولتی نمی‌دهد و در نتیجه ما مجبوریم برای تعداد زیادی از بچه‌ها کتاب بخریم. در حال حاضر کتاب درسی نزدیک به یک میلیون تومان در انتشاراتی‌های انقلاب قیمت دارد. لوازم‌التحریر نیز از عمده‌فروش قیمت گرفتیم و یک میلیون تومان برای هر دانش‌آموز به ما قیمت داده‌اند؛ منظور از لوازم‌التحریر نیز اقلام فانتزی که مردم برای بچه‌هایشان می‌خرند نیست، بلکه منظور ساده‌ترین تراش و پاک‌کن و مدادی ارزان ولی باکیفیت است». این قیمت‌ها، کار را برای مدیر این مدرسه سخت کرده است، مدیری که باید دانش‌آموزانش را برای رفتن به سر کلاس، تأمین کند.

افزایش قیمت، افزایش ترک تحصیل

«افخم صباغ»، مدیرعامل «مؤسسه مهروماه» است؛ مؤسسه‌ای حامی تحصیل بسیاری از کودکان آسیب‌پذیر. او به هزینه‌های بالای اقلام موردنیاز دانش‌آموزان اشاره می‌کند: «اگر بخواهیم از صفر شروع کنیم، برای یک دانش‌آموز که لوازم‌التحریر پارسال خود را ندارد، نوشت‌افزار، دفتر و ملزومات اولیه بسته به دوره تحصیلی متفاوت است؛ از حداقل ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار تومان برای دانش‌آموزان ابتدایی تا چیزی حدود دو میلیون تومان برای دانش‌آموزان دبیرستانی، آن هم اگر وسایلی مانند پرگار و شابلون‌های موردنظر مدارس را به آن اضافه نکنیم که قطعا این عدد را به مراتب بالاتر می‌برد». اما هزینه‌ها فقط به این اعداد محدود نمی‌شود: «کیف و کوله‌پشتی مناسب از حدود ۸۰۰ هزار تومان به بالا شروع می‌شود و روپوش مدرسه هم زیر دو میلیون تومان پیدا نمی‌شود. این ارقام را برای دانش‌آموزانی مطرح می‌کنم که در مدارس دولتی مناطق کم‌بضاعت تحصیل می‌کنند؛ جایی که معیشت خانواده‌ها در سطح حداقلی در نوسان است، نه اینکه بخواهیم هزینه‌های مورد انتظار مدارس پرخرج را محاسبه کنیم. در کنار همه اینها، شهریه معروف به کمک‌های مردمی نیز همچنان از خانواده‌ها گرفته می‌شود؛ برای دانش‌آموزان ایرانی حداقل پنج میلیون تومان و برای دانش‌آموزان اتباع ۱۰ میلیون تومان که این ارقام برای بسیاری از خانواده‌ها عملا غیرقابل پرداخت است». «صباغ» این هزینه‌های رو به رشد را در تعارض مستقیم با سیاست‌های تشویقی فرزندآوری می‌داند: «در یک طرف، تبلیغات گسترده‌ای برای فرزندآوری انجام می‌شود و در طرف دیگر، هزینه‌های تحصیل چنان سنگین شده است که همین نهاد خانواده برای ادامه تحصیل حتی یک فرزند، زیر فشار اقتصادی له می‌شود. روند صعودی این هزینه‌ها در کنار سایر نابسامانی‌های اقتصادی، طبیعتا نخستین و عمیق‌ترین ضربه را متوجه آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه کرده است». او بر رشد چشمگیر افرادی که برای دریافت کمک به خیریه می‌آیند اشاره می‌کند؛ افرادی که فشار اقتصادی ممکن است فرزندان آنها را در مسیر ترک تحصیل قرار دهد: «آمار خانواده‌هایی که برای تأمین مایحتاج تحصیلی به ما مراجعه می‌کنند، در مقایسه با سال قبل تقریبا سه برابر شده است. اما ما به‌واقع امکان آن را نداریم که از پس این حجم از تقاضا در قالب حمایت مالی بربیاییم. وقتی تورم صعودی است، خانواده‌های متوسط به دهک‌های پایین‌تر سقوط می‌کنند و عملا از پرداخت این هزینه‌ها عاجز می‌مانند. در نتیجه، ناگزیرند کیفیت کالا و تعداد اقلام خریداری‌شده را کاهش دهند؛ یک دفتر کمتر می‌خرند، از خرید ملزومات کامل صرف‌نظر می‌کنند. این چرخه در نهایت به کاهش انگیزه تحصیل و افت سواد در بدنه جامعه دامن می‌زند». او در پاسخ به پرسشی درباره ترک تحصیل و پیامدهایش می‌گوید: «متأسفانه بی‌انگیزگی برای ادامه تحصیل به‌وضوح افزایش یافته است؛ به‌ویژه در دوره متوسطه شاهد کاهش چشمگیر رغبت به ادامه تحصیل هستیم. بخشی از فعالیت‌های ما در نهاد حمایتی، نشستن کنار همین دانش‌آموزان و گفت‌وگو برای قانع‌کردنشان به ادامه تحصیل است؛ اینکه دنیای بیرون دیگر مسیر روشنی برای آنها ساخته است. اما پاسخی که اغلب می‌شنویم این است: آنهایی که درس خوانده‌اند الان دارند چه می‌کنند؟ حتی کسی که با بهترین نمره در بهترین رشته و دانشگاه پذیرفته شده، از چشم‌انداز روشنی برای آینده سخن نمی‌گوید. در واقع، افق دید این نسل بسیار کوتاه شده و انگیزه ادامه تحصیل به تدریج محو می‌شود». «افخم صباغ» با اشاره به کیفیت افت‌کرده آموزش در مدارس دولتی و تعطیلات مکرر سال تحصیلی گذشته می‌گوید: «سطح آموزش در بسیاری از مناطق دولتی افتضاح و به‌وضوح پایین است. نمی‌توان کلاس‌های آنلاین را جایگزینی شایسته برای آموزش حضوری دانست؛ به‌ویژه در دوره ابتدایی، تصور اینکه دانش‌آموز کلاس اول و دوم بخواهد از پشت مانیتور خواندن و نوشتن بیاموزد، غیرممکن است. خوشبختانه در مصاحبه‌ای اخیر، وزیر آموزش و پرورش بر لزوم برگزاری آموزش حضوری در سال جدید تأکید کرده و امیدوارم این اهمیت به‌جا و به‌درستی دریافت شده باشد؛ چون ادامه روند آموزش غیرحضوری ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به آینده علمی و تحصیلی کودکان کشور خواهد زد». صباغ در ادامه به تلخ‌ترین حلقه این زنجیره، یعنی سرنوشت کودکان بازمانده از تحصیل اشاره می‌کند: «ترک تحصیل در میان اقشار آسیب‌پذیر دهک‌های پایین بیشترین گستردگی را دارد و این بچه‌ها ناگزیر وارد بازار کار می‌شوند. یکی از مؤثرترین راه‌های مقابله با کار کودکان، پیشگیری از بازماندگی از تحصیل و فراهم‌کردن امکان ادامه آموزش است؛ اما وقتی این دروازه بسته می‌شود، کودک به سمت کار خیابانی رانده می‌شود. پاسخ رسمی به این معضل هم، در یک نسخه نادرست و ناکارآمد، به دستگیری و نگهداری این کودکان در مراکز بهزیستی است و به گفته خودشان اقدام به توانمندسازی آنها در دوره‌های ۲۱روزه خلاصه شده است؛ در حالی که گزارش‌های متعددی از رفتارهای بسیار خشن و حتی تنبیه بدنی علیه این کودکان در آن مراکز منتشر شده است. این کودکان تحت استثمار قرار می‌گیرند و وقتی در خیابان‌ها با خشونت و کتک مواجه می‌شوند، راهشان به کارگاه‌های زیرزمینی و رستوران‌ها منتهی می‌شود. کافی است نگاهی به محیط امروز اطرافمان بیندازیم، از گارسون‌های زیر سن قانونی تا دختران نوجوانی که در کافه‌ها کار می‌کنند. همه اینها صورت‌های متفاوت و رایجِ یک حقیقت واحدند: ترک تحصیل».